

مسئله ۲۷: ملاک اعلیّت چیست؟

۱. مرحوم سید مجاهد در مفاتیح الاصول می‌نویسد:

«هل المراد بالأعلم الأكثر حفظاً للمسائل أو الأشد قوة لاستخراجها أو الأكثر ترجيحاً لها فيه إشكال
و لم أجد مصرّحاً بشيء مما ذكرنا لتحقيق يقتضى الرجوع هنا إلى العرف فكل من يطلق عليه عرفاً
أنه أعلم يجب الرجوع إليه إن قلنا بوجوب تقليد الأعلّم»^۱

[اکثر ترجیحاً لها: کسی که بتواند در مسائل به نظر برسد و سراغ احتیاط و یا اصل عملی نمی‌رود]

۲. مرحوم سید در عروة می‌نویسد:

«المراد من الأعلّم من يكون أعرف بالقواعد والمدارك للمسألة، وأكثر اطلاعاً لنظائرها وللأخبار،
وأجود فهماً للأخبار، والحاصل أن يكون أجود استنباطاً. والمرجع في تعيينه أهل الخبرة
والاستنباط.»^۲

توضیح:

۱. اعلم کسی است که استنباط فقهی بهتری دارد

۲. و این از:

یک) شناخت بهتر نسبت به قواعد

دو) شناخت بهتر نسبت به مدارک و ادله

سه) شناخت بیشتر نسبت به مسائل فقهی که شبیه یکدیگر هستند

چهار) شناخت بیشتر نسبت به روایات

پنج) فهم بهتر از روایات

حاصل می‌شود

۳. اینکه چه کسی اعلم است را اهل خبره و کارشناسان تعیین می‌کنند.

۴. مرحوم جواهری در این باره می‌نویسد:

«المراد بالأعلم هو الأوصل، و لعلّ بعض هذه الأمور لها مدخلية في الأوصلية.»^۳

(بهتر به حکم الهی واصل می‌شود)

۱. مفاتیح الاصول، ص ۶۳۲

۲. العروة الوثقی، ج ۱، ص ۱۳

۳. العروة الوثقی (عدة من الفقهاء)، ج ۱، ص ۲۳





۵. مرحوم فیروزآبادی درباره «اکثر اطلاعیاً لنظائرهما»، توجه می‌دهند که باید این بحث را به گونه‌ای تقریر کرد که با قیاس اشتباه نشود: «مع تَمیِّز المناط المَنقَّح المقطوع بحیث لا یشتبه بالقیاس»^۱

۶. مرحوم حکیم در مستمسک درباره «اعلم» می‌نویسد:

«الظاهر أن المراد به الأعراف فی تحصیل الوظیفۃ الفعلیة، عقلیة كانت أم شرعیة. فلا بد أن یکون أعراف فی أخذ کل فرع من أصله. و لا یلزم فیہ أن یکون أقرب إلی الواقع. کما لا یکفی ذلک إذا کان سالکاً ما لا یجوز سلوکه من الطرق فی مقام الاستنباط غفلة منه و قصوراً، کما یوجد عند کثیر من البسطاء و لو کان معذوراً لقصوره. و أما حمل الأعلم علی معنی أكثر علماً و أوسع إحاطة بالمعلومات. فهو و ان کان أقرب إلی معنی التفضیل المدلول لهیئة (أفعل) إلا أن الظاهر کونه غیر مراد القائلین بوجوب تقلید الأعلم، و لا یقتضیه الدلیل المتقدم علیه. فلاحظ.»^۲

توضیح:

۱. ملاک اعلمیت، شناخت بیشتر در تفریع بر اصل است (در همه مسائل)
 ۲. و ملاک اعلمیت، اقریب الی الواقع نیست.
- [ما می‌گوییم: این نظر بهترین شاهد بر آن است که ملاک اعلمیت، اقریب الی الواقع نیست]
۳. و لذا اگر کسی دارای قولی بود که اقرب الی الواقع بود ولی از مسیر غلط (مثل رمل و علوم غریبه) حاصل شده بود، این فرد اعلم نیست ولو اینکه به سبب غفلت معذور باشد.
- [ما می‌گوییم: البته این صرفاً فرض است و نمی‌توان اقریبیت قول چنین کسی را احراز کرد]
۴. ملاک اعلمیت (همچنین)، «اکثریت علم و احاطه علمی» نیست (اگرچه افعال تفضیل از ماده‌ی علم چنین ظهوری دارد)، چرا که ادله‌ی وجوب تقلید اعلم، آنچه را واجب می‌کند «وجوب تقلید از کسی است که «تفریع» بهتری دارد» (و بهتر می‌تواند استدلال کند)

ما می‌گوییم:

۱. ماحصل فرمایش مرحوم سید و مرحوم حکیم آن است که: «اعلم در فقه کسی است که بهتر مطابق حجج و روش‌های علم فقه استنباط می‌کند»
۲. توجه شود که اگر هم در کلام مرحوم سید، ظاهراً «قدرت استنباط» به نحو مطلق، ملاک دانسته شده است و در حالیکه مرحوم حکیم اعلم را کسی دانسته است که «قدرت استنباط در هر فرع» را دارا باشد.

^۱. همان

^۲. مستمسک، ج ۱، ص ۳۶



ولی: اگر قدرت استنباط در تمام مسائل فقهی یکسان است، در این صورت بازگشت سخن مرحوم حکیم به سخن مرحوم سید است و اگر استنباط، در هر مسئله، مقدماتی دارد که با استنباط در مسائل دیگر فرق دارد، در این صورت باید سخن مرحوم سید را به سخن مرحوم حکیم بازگردانیم. (در این باره سخن خواهیم گفت) ۳. با این حساب، ظاهراً از دیدگاه این دو بزرگوار، اعلم کسی است که توان استنباط بهتری دارد. یعنی «ملکه استنباط» در او بیشتر است (و نه اینکه نسبت به تمام مسائل به صورت بالفعل اجتهاد کرده باشد)

این مطلب مورد تأیید مرحوم شیخ انصاری هم می‌باشد:

«ثم الظاهر ان المراد بالأعلم أقوى ملكة لا الأزيد معلوما كما يستعمل فيه هذا اللفظ أحيانا، لأن الأول هو الأظهر عرفا مع انه المناسب لذكر الأفقه في بعض أخبار المسألة و قد ورد «أنتم أفقه الناس إذا عرفتم معاني كلامنا» و هو مقتضى بناء العقلاء و ما ذكره من الاستدلال بقوة الظن، و لو فرض قوة ملكة أحدهما في بعض المسائل كالعبادات و قوة الآخر في الآخر، فالأقرب التبعض و التخيير بعيد»^۱

مرحوم شیخ در مطارح الانظار بحث را مفصل‌تر مطرح کرده و تصریح می‌کند که اعلمیت به معنای کثرت معلومات (در مقابل قوه استنباط) نه تنها ملاک نیست بلکه گاهی مضر است.

«بل المراد منه: إمّا من هو أقوى ملكة أو أكثر خبرة من غيره، و إمّا من هو أكثر معلوما من غيره. و الظاهر هو الأول و إن قيل بانفكاكه عن الثاني في الغالب. و الوجه في ذلك: أن كثرة المعلومات مع ضعف الملكة الحاصلة منها الاستنباط ربما يكون موجبا لمزيد البعد عن الواقع، كما نشاهد في أغلب أبناء زماننا»^۲

۴. با توجه به آنچه خواندیم می‌توان گفت:

یک) اگر تمام مسائل فقهی، محتاج یک نوع از ملکه استنباط هستند، در این صورت کسی که در آن ملکه قوت بیشتری دارد، اعلم است (چنانکه عبارت مرحوم سید چنین است)
دو) ولی اگر در مسائل مختلف فقهی (مثلاً عبادات و معاملات) محتاج دو یا چند نوع ملکه استنباط هستند، در این صورت:

دو/یک) یا باید بگوییم که اعلم در فقه کسی است که در همه این ابواب، قوت استنباط بیشتری دارد (چنانکه ظاهر عبارت مرحوم حکیم چنین است)

^۱ . مجموعه رسائل فقهیه و اصولیه، ص ۸۲

^۲ . مطارح الانظار، ج ۲، ص ۵۴۷



دو/دو) و یا باید بگوییم اعلم در هر مسئله کسی است که در آن مسئله قوت استنباط بیشتری دارد (چنانکه صریح عبارت مرحوم شیخ انصاری چنین است)

۵. مرحوم خوئی در این باره می‌گوید که اعلمیت در این بحث مثل اعلمیت در سایر رشته‌های علوم است. و تصریح می‌کند که در همه علوم اعلمیت ناشی از دو چیز است:

یک) علم به قواعد و کبریات

دو) حسن سلیقه در تطبیق کبری بر صغری

« ليس المراد بالأعلمية في المقام أن يكون المجتهد أشد اقتداراً في القواعد و الكبريات أعنى المبادئ التي بها تستنتج الأحكام، كما إذا كان المجتهد في المطالب الأصولية أقوى من غيره، و لا أن المراد بها أكثرية الإحاطة بالفروع و التضلع في الكلمات و الأقوال، كما إذا تمكن من الجواب عن أية مسألة ترد عليه و لو من الفروع التي لا يبتلى بها إلّا نادراً، أو لا يتحقق في الخارج أصلاً مع التطلع على أقوالها و موارد التعرض للمسألة في كلماتهم، بل المراد بالأعلمية كون المجتهد أشد مهارة عن غيره في تطبيق الكبريات على صغرياتها، و أقوى استنباطاً و أمتن استنتاجاً للأحكام عن مبادئها و أدلتها، و هو يتوقف على علمه بالقواعد و الكبريات و حسن سليقته في تطبيقها على صغرياتها، و لا يكفي أحدهما ما لم ينضم إليه الآخر. و الوجه في هذا التفسير: أن حال الأعلم في علم الفقه حال الأعلم في بقية الحرف و العلوم، فكما أن الأعلم في الطب و الهندسة و التجارة و غيرها هو الذي يكون أعرف من غيره بتطبيق الكبريات على صغرياتها، و أقوى استنباطاً لها عن قواعدها و هو موقوف على المعرفة بالكبريات و حسن السليقة في تطبيقها على مصاديقها، و لا يكفي في الأعلمية مجرد كون الطبيب أقوى في الكبريات أو أكثر اطلاعاً على الأمثال و الفروع. بل لا بدّ مضافاً إلى إحاطته بأقسام المرض و طرق معالجتها و أدويتها أن يكون أعرف بتطبيق كبرياتها على مصاديقها، فكذلك الحال في المقام. فلا اعتبار فيما نحن فيه بأكثرية الإحاطة بالفروع و الأقوال و الكلمات لأنها غير راجعة إلى الأعرافية في التطبيق، لوضوح أنها ليست إلّا حفظ الفتاوى و الفروع و أجنبية عن الاستنباط بالكلية، كما أن شدة الاقتدار العلمي بالكبريات غير راجعة إلى الأعرافية في الاستنباط، فإن ربّ شخص له اليد الطولى في الأصول، إلّا أنه ضعيف في التطبيق و الاستنباط، هذا. »^۱

^۱. التنقيح، ج ۱، ص ۱۶۷



جمع بندی:

۱. به نظر می‌رسد درباره اعلمیت باید به اختلاف معانی اعلم توجه شود:
(یک) اعلم به معنای آنکه واقع را بهتر می‌داند (علم: کشف واقع)
(دو) اعلم به معنای آنکه یقین بیشتری دارد (علم: یقین)
(سه) اعلم به معنای آنکه در یک رشته علمی، تخصص بیشتری دارد (علم: رشته علمی)
۲. ممکن است در مورد فرض (دو) بگوییم، علم به معنای یقین، مفهوم متواطی است و تشکیک بردار نیست و لذا در این مورد، «اعلم» قابل تصویر نیست
الا اینکه بگوییم مراد از اینکه یکی یقین بیشتری دارد، آن است که یک فرد گزاره‌های یقینی بیشتری دارد (مثلاً یک مجتهد هزار گزاره یقینی دارد و مجتهد دیگر پانصد گزاره یقینی دارد)
اللهم الا ان یقال: اگر یک مجتهد نسبت به واقع یقین دارد و مجتهد دیگر ظن دارد، مجتهد اول را می‌توان «اعلم» (به معنای کسی که یقین دارد) دانست.
۳. اما در مورد فرض (یک)، اعلم کسی است که واقع برای او بیشتر کشف شده است و در مورد فرض (سه)، اعلم کسی است که در یک رشته علمی تخصص بیشتری دارد.
۴. توجه شود که مطابق قسم اول، یا می‌گوییم اعلم کسی است که واقعیت را بهتر می‌شناسد (یعنی دانش او تطابق بیشتری با واقع دارد) و یا می‌گوییم اعلم کسی است که اطمینان بیشتری نسبت به حکم الهی (واقع) دارد. (یعنی شخص او بیشتر اطمینان دارد که نظرش با واقع مطابق است)
۵. ظاهراً مراد از اعلم، در این بحث، همان فرض سوم است (چرا که آنچه ما از مجتهد طلب می‌کنیم حجت است که ناشی از تفقه یعنی علم به مقتضای علم فقه است)
۶. اما در مورد فرض (سوم) یعنی اعلمیت در علم فقه، اعلم کسی است که آنچه در این علم لازم است را بهتر بداند و چنانکه گفته بودیم برای اینکه کسی فقیه باشد (یعنی مجتهد باشد) باید علوم مختلف و مقدمات متعددی را دارا باشد.^۱ و از جمله این مقدمات علمی، برخی در پیدایش ملکه اجتهاد دخیل هستند و برخی در شناخت موضوع‌هایی که قرار است فقیه نسبت به آنها حکم الهی را استخراج کند، دخیل است.
طبیعی است که اعلمیت در رشته فقه، به اعلمیت در تمام آن مقدمات علمی است که در پیدایش اجتهاد مدخلیت دارد.

^۱ . ن ک: درسنامه فقه، سال دهم، ص ۸۳-۱۴۸



۷. البته توجه شود که اعلمیت در برخی از آن مقدمات علمیه (مثل ادبیات عرب) تأثیر کمتری از اعلمیت در برخی از مقدمات علمیه (مثل اصول فقه) دارد. (اگرچه فی الجمله اعلمیت در تمام آن مقدمات تأثیر در اعلمیت در فقه دارد)

۸. توجه شود که علاوه بر آن ۳ معنایی که درباره اعلم مطرح کردیم، برخی احتمال داده‌اند که شاید اعلمیت به معانی ذیل هم مطرح شود:

اعلم به معنای کسی که سریع‌تر استنباط می‌کند (مثلاً در نیم ساعت در مقابل کسی است که یک ساعت طول می‌کشد)

اعلم به معنای کسی که تعداد مسئله بیشتری را استنباط کرده است (مثلاً در هزار مسئله استنباط کرده است در مقابل کسی که در پانصد مسئله استنباط کرده است)^۱
اما به نظر این معانی اصلاً نمی‌تواند ملاک بوده باشد.

۹. با توجه به اینکه گفته بودیم «اعلمیت در فقه وابسته به اعلمیت در مقدمات علمی آن است» و با توجه به اینکه از مقدمات علمی «موضوع شناسی» است، ممکن است یکی از مجتهدین در چند باب فقهی، اعلم از دیگران باشد ولی در سایر ابواب اعلم نباشد. (توجه شود که سایر مقدمات علمی، ظاهراً در همه ابواب، دخالت یکسان دارند)

^۱ . ن ک: منتهی الدراية، ج ۸، ص ۵۸۸